

نیاز به ایران...؟!!

از: دکتر عزیزاله سلیم پور
نیس - فرانسه



هلن فرانس

رمز آنقدر ساده و در عین حال اساسی بود که هرگز به فکرم خطور نکرده بود و

چندی پیش ترجمه مقاله ژاک اتالی را خدمتتان فرستادم. «هلن فرانس» روزنامه نگار «فرانس تلویزیون» فرانسه جوابی به او داده بود که بنظرم جالب آمد و آنرا ترجمه کرده همراه با ایمیل او خدمتتان میفرستم تا اگر خوانندگان پیام مایل باشند مستقیماً و یا توسط «پیام» با او تماس بگیرند.

با درود فراوان - عزیزاله سلیم پور

نامه هلن فرانس به ژاک اتالی

آقای محترم،

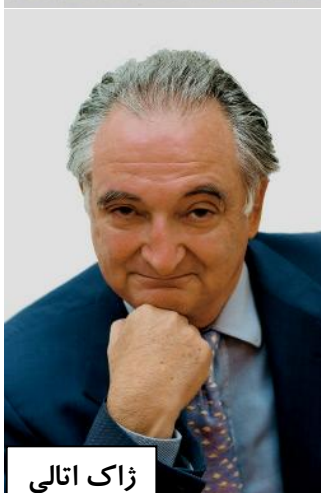
مقاله شما را در شماره ۲۵ ژوئن اکسپرس در اطاق انتظار پزشکم شروع به خواندن کردم. مدتها بود خواندن و مطالعه مقالات و کتابهای نویسندگان در سکوت و تنهایی مرا ارضاء میکرد، اما نوشته شما از آنها نبود. از همان شروع و تنها با خواندن عنوان مقاله «نیاز به ایران» میخواستم با شما روبرو شوم تا از بازتاب آن با شما گفتگو کنم.

راستی گاهی بازی اشیاء در کنار هم چه جالب است. روی میز کار من «دیکسیونر عاشقانه یهودیت» نوشته شما با «کتاب راهنمایی» که مونس و همراهم در سفر به ایران پیش از انتخابات بود، در کنار هم غنوده اند.

بمحض بازگشت به فرانسه خیال سفر آینده ام به آن کشور را در سر می پروراندم و خود را برای اکتبر آماده میکردم و با آن تصور روحم را نوازش میدادم. با آنچه اکنون در ایران می گذرد، تا چه اندازه این رویا عملی شود نمیدانم. فعلاً در انتظارم.

نزدیکترین دوستان من ایرانی، افغانی و لبنانی هستند. من که در این ساحل نیلگون چشم به جهان گشوده ام همیشه زرق و برق آنرا با سرسری و سطحی بودن ساکنانش در رقابت دیده ام. من خود را در این دیار غریبه احساس میکنم. علت کشش و دوستی ام با مردم آن کشورها را همیشه از خود می پرسیدم. چه چیز در آنان است که اینگونه مرا شیفته کرده است؟

با خود میگفتم شاید درد غربت به آنان نیروی بیشتری که لازمه موقعیتشان در زندگی است را داده است و این نیرو با نوعی گرمی و انسان دوستی و بطور خلاصه یک گونه فلسفه زندگی همراه است که آنان را بر طاقت و عمیق تر کرده است. و این تصور آرامش بخش روانم بود. وقتی از ایران بازگشتم کلید این معما را یافتم و همه چیز برایم روشن شد. کلید این



ژاک اتالی

آن در یک کلمه خلاصه میشد «گرمی؛ گرمی انسانی» این چیز است که وقتی به آن برخورد کردید، وقتی آنرا شناختید، دیگر تمام وقت بدنبالش میگردید. میگردید تا آنرا دوباره پیدا کنید، هر جا نیاز باشد.

نیاز به ایران

اولین جمله ای که در مقاله شما جلب نظرم را کرد و آنرا

مانند یک سیلی بر گونه ام احساس کردم جمله «ایران ویران بود» چرا که از وقتی از ایران بازگشته ام سعی میکنم تا به کمک عکسهای زیادی که با خود آورده ام به دوستانم بفهمانم که ایران فقط ایرانی نیست که ما در تلویزیون های غرب می بینیم.

پیشرفت و مدرنیته در تمام شهرهای ایران از تهران گرفته تا اصفهان و تا شیراز بچشم میخورد و در کنار جنون عده مشخص «میل و آرزو» یعنی بزرگترین نیروی انسانی «دیگران» در کار است و این «دیگران» زنان و مردان جوانی هستند تحصیل کرده و روشنفکر و واقف به تکنولوژی (فناوری) مدرن.

آنچه در روزهای پس از انتخابات گذشت برهان این ادعاست. آقای اتالی، ویران را به ایران وصل کردن برای من دردناک است. می نویسید «بیکاری، تورم، خرابی... طبیعی است که جوانان رشید ایران بپا خیزند... چه کسی به یاری آنها خواهد شتافت؟ شاید هیچکس» این «شاید هیچکس» مرا رنج میدهد و روحم را میآزارد. حتی اگر نظریه شما به واقعیت نزدیک باشد.

من در سه تا از این گردهم آئی ها که در نقاط مختلف

جهان بوجود آمد بطور طبیعی شرکت کردم. چرا که در این ساعات تاریک در هیچ جای دیگری نمیتوانستم باشم. نبرد من، نبرد آزادی و همزیستی بین ملتهاست. من در گردهمایی ها بودم، چرا که نبودم از بودنم بدتر بود. ولی با این وجود در خود احساس گونه ای عجز و ناتوانی میکردم. از آن ناتوانی ها که در دل می چرخد و به انسان حالت تهوع میدهد. چه میتوان کرد؟ آقای اتالی، من سؤال را بخود شما برمیگردانم، شما از گشایش و گفتگو با یکدست و جنگ و در حقیقت مخلوطی از هر سه سخن میگوئید.

جمله زیبائیست خصوصاً که اضافه میکنید «با احتیاط لازم برای کمک به جوانان و با احترام بخودمختاری آنان.» اما از زیبائی جمله روی صفحه سفید که بگذریم، آیا واقعاً عملی است؟

آقای اتالی، چه میتوان کرد؟ وقتی منافع اقتصادی و سیاسی اینگونه بهم آمیخته اند چه میتوان کرد؟ یک ایرانی غرب زده دور از وطن، یک فرانسوی دلسوز و بالاخره یک شهروند جهانی چه میتواند بکند؟

ربی نحمدان براتیسلاو میگوید «دنیا بسان پل باریکی است، مهم آن است که نترسیم.» این جمله زیبائی است که شما آنرا زیور سرآغاز کتاب «دیکسیونر عاشقانه یهودیت» تان کرده اید.

ولی نترسیدن تنها کافی نیست... «کلید رشد جهانی بودن گذرگاه اجباری بین آسیا و اروپا بودن ایران نیز کافی نیست. ایران کشور تضادهاست. آهنگ تغییرات آهسته است، بیاری تلفن های دستی، بلاگ ها و اینترنت دنیا بچشم خویش دید که در این دیار چیزی در حال گندیدن است.

جوانان تشنه آزادی و عدالت هستند و بازخواهی آنرا با تحمل شقاوتی سبعانه با بهای گران پرداختند.

در ماورای سرکوب وحشیانه و ارتجاع تحمیلی بر یک ملت، زمان بدون توقف به پیش میرود.

مسیر سرزمین کورش بزرگ بدون توقف بسوی گشایش و برخورداری از امکانات بیشتر به پیش میرود. سؤال اینست که این پیش رفتن شامل چه زمان خواهد بود؟ آیا ما می توانیم آنقدر صبر کنیم؟

ملت میهن پرست ایران در انتظار تغییرات اساسی است و آنرا بازخواست میکند.

در حقیقت مسئله موضوع باصطلاح انتخاب بین یک احمدی نژاد یا موسوی و خامنه ای نیست، موضوع، موضوع اتمی بودن ایران مطرح است که یقیناً دیگر دیر شده و غیر اتمی بودن ایران بعید بنظر میرسد.

انتخاب باراک اوباما به ریاست جمهوری آمریکا جوی برای گفتگوی هوشمندانه تر با ایران بوجود آورده است.

تنها امید من آنست که غرب زمانی کافی در نظر بگیرد و در تصمیمی غیر قابل برگشت شتاب بخرج ندهد چرا که همیشه این مردم بی دفاع و بیگناهند که در جنگها قربانی می شوند. خصوصاً که تغییرات واقعی فقط از «درون» کشور امکان پذیر است و این «درون» روح ایرانی است. روح ایرانی تعریفش مشکل است؛ شاید بتوان آنرا نحوه رابطه با خود و برخورد با دیگران و زندگی نامه گذاشت...

در زیر آسمان کبود، برای هر چیز زمانی وجود دارد... «زمانی برای خرابی و ویرانی و زمانی برای ساختن... زمانی برای گریه و زمانی برای خنده... زمانی برای جنگ و زمانی برای صلح.»

آقای اتالی، نیاز به ایران...

هلن فرانس